

بیانیه مسلمانان آگاه

بسمه تعالی

اخیراً بیانیه ای از طرف سازمان مجاهدین مبنی بر تغییر بنیانهای اعتقادی سازمان منتشر شده است که در محافل مختلف مردمی موجی از اضطراب و نگرانی توأم با تعجب و استفهام برانگیخته است. این بیانیه به بررسی تاریخی و مسایلی از جنبش مبارزاتی خلق ما پرداخته که اهم آن بزعم نویسنده ضرورت تغییر مواضع استراتژیک - ایدیولوژیک است. بیانیه چنین ادعا میکند که سازمان پس از گذراندن ده سال کار تشکیلاتی که چهار سال آن در مبارزه رویاروی با دشمن سپری شده و جمع بندی و تجزیه تحلیل تجربیات گذشته باین نتیجه رسیده است که ایدیولوژی اسلام جواب گوی مشکلات و مسایل جنبش انقلابی در حال رشد و تحول ایران نبوده و باید مکتب مارکسیسم را تنها ایدیولوژی طبقه کارگر بعنوان راهنما انتخاب کرد و بر این اساس اسلام بعنوان ایده آلیسم و اوهم بدور میافکند و به بنیان گذاران سازمان که چنین اشتباه و انحرافی را مرتکب شده اند بشدت انتقاد میکند. این تغییر ناگهانی و ۱۸۰ درجه برای خلق ما که با شخصیت مذهبی و افکار انقلاب اسلامی بنیان گذاران و فعالین اولیه سازمان آشنا بودند باورکردنی نبود که چنین تغییری بطور طبیعی و عادی اتفاق افتاده باشد و اکثراً بعلت آشنا نبودن به مسایل درونی مجاهدین و تصویری که نسبت به حماسه های شهدای مؤمن و صدیق آن داشتند این قضیه را برژیم دشمن نسبت میدادند، برای آنها بسیار غیرمنتظره و شگفت آور بود که چگونه ممکن است سازمانی که بر اساس مکتبی نضج گرفته با چنان پشتوانه عظیم تاریخی ناگهان دسته جمعی تغییر عقیده دهد و نه تنها مبانی اعتقادی خود و نسلهای مبارز گذشته بلکه برای توجیه انحراف و فرصت طلبی خود به بنیانگذاران اصیل سازمان و شهدای راستین خلق تهمت ایدآلیسم و اوهم پرستی بزند.

برخی دیگر از علاقمندان به سرنوشت خلق که از نزدیک با مسایل درونی مجاهدین آشنایی بیشتری داشتند از مدتها قبل آثار چنین گرایش و انحرافی را در برخی از نوشتجات و انتشارات سازمان کم و بیش احساس میکردند و بخصوص از سال گذشته با حذف جمله بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران و بتدریج حذف تاریخ تاسیس سازمان و آیه فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً از ابتدای اعلامیه ها و آرم سازمان مسایل و مشکلات ناگواری را پیش بینی میکردند تا اینکه بالاخره با انتشار بیانیه شایعات چهره حقیقی بخود گرفت و نشان داد انحرافات و کج رویهای اخیراز کجا ناشی میشده است.

اکنون آشکار شده است که عده ای از مارکسیستهای فرصت طلب که در غیاب فعالین شهید و اسیر در سازمان نفوذ کرده بودند بتدریج پست های رهبری را اشغال کرده و با کودتای خونین مخالفین خود را به شدت سرکوب نموده حاکمیت خود را ظاهراً بر سازمان تحمیل نموده اند. در این جریان به ادعای خودشان حداقل ۵۰ درصد اعضا که با برنامه های حساب شده دراز مدت آموزشی آنها تغییر عقیده نداده اند مشمول تسویه های سبک و سنگینی شده اند و این افراد به علت شکل خاص سازمانی و عدم آشنایی و ارتباط با یکدیگر در وضع غیر قابل شکل و جبهه گیری قرار دارند.

برای روشن شدن قضیه لازم است کمی به عقب برگشته تاریخچه سازمان و بیوگرافی فعالین سابق آنرا بررسی نماییم. مؤسسین سازمان مجاهدین که اکثراً از اعضا سابق نهضت آزادی ایران بودند (سازمانیکه با رسالت اسلامی تاسیس شده بود) همگی از فعالین انجمنهای اسلامی دانشجویی و کانونهای مذهبی ایران بوده و دوران تربیت اسلامی و آموزش تیوریک خود را در بطن فعالیت ها و مبارزات مذهبی گذرانده بودند و با اینحال قبل از کار عملی حدود هفت سال با پشتکار و مداومت و صرف حداکثر وقت به کار تیوریک و شناخت اصول اعتقادی پرداخته و باین ترتیب فرصت پیدا کرده بودند کاربرد تیوریهای انقلابی اسلامی را در رابطه با مسایل زمان خویش کشف نمایند در سال ۵۰ با یورش

ساواک و سرکوب و دستگیری و اعدام فرزندان حماسه آفرین خلق بیش از ۹۰ درصد افراد (که شامل تمام کادر رهبری بود) و ۹۵ درصد امکانات از دست رفت، معدود افراد باقیمانده که عموماً از کادرهای پایین تر بودند با ایمان و عمل و صبر انقلابی با یاری حق که همیشه همراه حق طلبان اندک است بصورت معجزه آسایی از کوره سخت سرکوب خونین پلیسی سالهای ۵۰ و ۵۱ آبدیده سلامت خارج شدند و با شتابی که شهادی نخست به نهضت داده بودند به تجدید قوا و عضو گیری و توسعه سازمان بصورت وسیع و تصاعدی پرداختند از آن به بعد نیز بکرات سازمان ضربه خورده و هر بار اصلی ترین کادرهای خود را از دست داده است و با اینحال مجاهدین دیگری پرچم افتاده را برافراشته و جهاد را تداوم بخشیده اند. در چنین شرایط سهمگینی در مبارزه با رژیم که از تجربیات ضد انقلابی امپریالیسم در سرکوب نهضت های چریکی آمریکای لاتین و دیگر نقاط عالم سود میبرد سازمان مجاهدین بتدریج و بناچار برای حفظ موجودیت بیشترین و اصلی ترین انرژی خود را بکارهای عملی و تاکتیکی معطوف نمود و از آموزش کافی و کار تیوریک غافل ماند. زندگی تنها و منزوی افراد جوان و تازه کار در خانه های امن و عدم آشنایی و ارتباط با مردم و نداشتن امکانات و وقت کافی برای کار تیوریک و عرضه مسایل و مشکلات با اسلام انقلابی بجای آنکه سازمان را از نظر ایدیولوژیک نسبت به سالهای ۵۰ تکامل بخشد بتدریج خلاء و تضادی بین عمل و تیوری بوجود آورد و برنامه فقط مبارزه شد. در چنین خلاء و ناتوانی از استخراج مبانی انقلاب اسلامی بخصوص تخفیف ضوابط ایمانی برای داوطلبین عضویت در سازمان هرآینه امکان رشد مارکسیسم و بالا آمدن منافقین پیدا میشود و سازمان روش التقاطی بخود میگیرد (مارکسیسم بعنوان علم مبارزه در دل ایدیولوژی اسلام). واضح است که چنین ترکیب نامانوس و نامتجانس امکان رشد ندارد و بالاخره گسیخته میشود. و در این آب گل آلود مارکسیست ها با همان حيله های همیشگی خود حداکثر استفاده را مینمایند و وارث نا خلف شهادی مسلمان میشوند. باین ترتیب برای سازمانی که شهادت انقلابی را پذیرفته است و بر خلاف سازمانهای سیاسی که در رده های عقبتر مبارزه میکنند نمیتواند رهبری ایدیولوژیک را در وجود رهبران حفظ نماید، در این نقل و انتقال امانت بطور اجباری و موقت از خط اصلی اتخاذی منحرف میشود و تجربه بسیار ارزنده و مفیدی برای ادامه و بقیه مسیر کسب مینماید. نویسنده بیانیه کادر غاصب رهبری در توضیح خط ایدیولوژیک جدید که چیزی جز اباطیل کهنه و قالبی توده ای های قدیم نیست، با انتقاد و لگد مال کردن حزب توده میکوشد اولاً خود را از آثار شوم و خایبانه آن حزب وابسته نجات دهد در ثانی برای جوانان تازه کار و بی اطلاع از سوابق اینگونه اندیشه در ایران حرفهای تازه و فریبنده ای ردیف نماید. اما ملت ما در تاریخ معاصرش کراراً این نحوه گرایش را آزموده است، از مخالفت با قیام میرزا کوچک خان به بهانه طرفداری از حزب اتحاد اسلام گرفته تا تایید رضا خان بعنوان سردار ملی و قهرمان ملت و کار شکنی و مخالفت با مصدق بعنوان مبارزه با بورژوازی ملی و... نویسنده حتی نهضتهای مارکسیستی سایر کشورها را بباد انتقاد میگیرد و برای آنکه نمونه قابل مقایسه نشان ندهد مسیله رویونیسم را مطرح کرده و تمام تغییرات را بگردن سران رهبران مارکسیست میاندازد. چرا که در غیر اینصورت در توجیه خیانت های مارکسیست های معروف و سابقه داری مانند نیکخواه ها، لاشایی ها، پارساژاها و صدها مارکسیست قدیم و جدید که فعلاً تیوریسین و گرداننده اصلی سازمان امنیت و دستگاههای علمی و فرهنگی رژیم هستند دچار تناقض میشود. اما برعکس در قضاوتهایش راجع به اسلام پای افراد را پیش میکشد و با انتقادهایی از دریچه تنگ کینه توزانه دکماتیسم خویش میکوشد آنرا بحساب اسلام بگذارد. در حالیکه نقش مثبت و سازنده شخصیت های مذهبی و نه مکتب آنها مطلقاً قابل مقایسه با نقش مخربی که اینگونه افکار و رهبران در منحرف کردن مردم داشته اند، نمیباشد. چراکه برای ما کلیه کشورهای استعمار زده نو یا کهنه آنچه در این مرحله تاریخی مطرح است اتحاد و بسیج کلیه طبقات و نیروهای ملی در برابر استعمار غاصب و چپاولگر است و تا وصول پیروزی نهایی پرداختن به هر اختلاف داخلی و تفرقه و شکاف نهایتاً بسود نیروهای دشمن تمام میشود. در اینجا مسیله ای مطرح میشود که در چنین

شرایط سهمگین که دشمن در اوج هماهنگی نیروهای خویش است مطرح کردن اختلاف ایدیولوژیک در سنگرهای مقاومت و حذف پنجاه درصد آن چه چیز را حل میکند و بسود که تمام میشود؟ جواب روشن است، مارکسیسم در برابر مسایل قرن گذشته اروپا و مشکلات سرمایه داری صنعتی عرضه شد، برای آنها مسیله ای بعنوان استعمار وجود نمی داشت (چرا که خود عامل آن بودند) و چنین تحلیلی در مارکسیسم وارد نشده است اما مارکسیستهای متعصب ما که نتوانسته اند از قالب های صادراتی فکری خود خارج شوند و مستقلاً بیندیشند در تحلیل قضایا و کوشش برای انطباق آن با مارکسیسم دچار سرگردانی و اشتباه میشوند و این مسیله نه تنها برای ایران بلکه برای اغلب کشورهای آسیایی و آفریقایی تکرار شده است و کمونیستها در برابر نهضت‌های ضد استعماری که عمدتاً جنبه ملی و ناسیونالیستی داشته پوزسیون منفی و غیر منطقی گرفته اند. مثال: مصر، الجزایر، ایران و ...

در ایران حزب توده اتحاد طبقات را تحت رهبری حکومت ملی دکتر مصدق نمیتوانست با تحلیل های ساخته شده خود توجیه کنند بنابراین علیرغم اینکه استعمار آمریکا با آن مخالفت میکرد و در مقابل قانون ملی شدن نفت خواستار آزاد بودن نفت شمال برای روسها بود.

ما هر گاه نتوانستیم استعمار را از مقابل خود برانیم آنگاه به مسایل داخلی و استعمار طبقاتی میپردازیم آنهم نه بطور تقلیدی و با فرمولهای دیگران که خاص شرایط خودشان است بلکه با ابتکار و خلاقیت خودمان. چراکه مسایل کارگری ایران با مسایل طبقات کارگر زمان مارکس در شرایط زمانی آلمان قرن نوزده هرگز یکی نیست و نه طبقات سرمایه دار به همان شکل وجود آمده اند که بتوانیم براحتی از همان قالب ها استفاده نماییم. آیا هرگز مارکس پیش بینی و در محاسبات خود وارد کرده بود که روزی کشورهای فقیر سابق صادرکننده سرمایه به کشورهای بزرگ صنعتی تبدیل شوند و با خرید سهام کمپانیهای ورشکسته آن اینچنین سرمایه ها را در هم ادغام نمایند. و آیا هرگز تصور میکرد امضای یک سرمایه دار کویتی زیر چکی، ممکن است بزرگترین بانکهای اروپا را به ورشکستگی بکشاند. آیا کارگر ایرانی که با سهم شدن در سود کارخانجات و بیمه و بهداشت و پیکان و رادیو و تلویزیون و ... با اتکاء به تجربیات ضد خلقی امپریالیسم اینچنین بزمین چسبانده شده است با پرولتر زمان مارکس که پشتوانه فرهنگی سالیان دراز تشکل طبقاتی داشت از نظر خصوصیات پرولتاری یکی است؟ تازه همان کارگر آلمانی امروز که قریب یکقرن از پرودن و مارکس گذشته ربع قرن است اعتصاب نکرده و از بورژواها هم بیشتر فاسد شده است. چرا که رابطه آنها هم دیگر رابطه سرمایه دار و کارگر نیست بلکه رابطه دزد و شریک دزد است. دزدانیکه همه بغارت کشورهای فقیر مشغولند.

آیا در ایران واقعاً طبقه ای که از رشد بورژوازی بوجود آمده باشد بعنوان سرمایه دار بزرگ سراغ داریم بهمان سیر طبیعی که در غرب میبینیم. در اینجا مسیله بصورت دیگری با وابستگی به دربار و مرکز قدرت مطرح است مثال خیامی ها، رضایی ها، ثابت پاسال ها و غیره.

آیا در شرایطی که جنبش مسلحانه ایران عمدتاً هم از نظر نیروی انسانی و هم مالی. از طبقه بقول بورژوا تغذیه میشود، این ناسپاسی و کند ذهنی نیست که با تمسک به قالبهای مارکسیستی بنام بورژوازی سنتی آنها را از حمایت مبارزه حذف کنیم و بدفاع از طبقه فرضی و خیالی کارگر که هنوز بوجود نیامده دلخوش کنیم. و آیا این کار بیشتر به ایده آلیسم و اوهام پرستی شباهت ندارد؟ در شرایط فعلی ایران، دهقان و کارگر بیشتر به جنبش پیوسته یا دانشجو و بازاری و کاسب؟ چه کسی پناه داده و بودجه از کجا تامین شده است؟ و بالاخره عضوگیری از چه طبقه ای بوده است. ما باید متفقاً در برابر استعمار و غارت نفت مبارزه کنیم نه اینکه به مبارزه درون تشکیلاتی پرداخته و دست خود را بجای دشمن بخون برادر همسنگرمان آغشته کنیم، فرض کنیم همه حرفهای دهن پرکن ایدیولوژیک تو درست و همه حرفهای دیگران خرافی و اوهام دست آخر مگر نه اینکه در شرایط فعلی مذهبی و غیر مذهبی، دانشجو و آخوند با هم شلاق میخورند و با هم شکنجه میشوند. اینست معنی صداقت و درک زمان، فیدل کاسترو تازه بعد از یکسال پس از پیروزی

انقلاب مارکسیست بودنش را خبر داد و تا آنموقع ملتش نمی دانست و در کادر رهبری سوسیالیست های الفتح در بالاترین رده ها یک سرمایه دار مقاطعه کار کوییتی وجود دارد که به نیروی او چرخ انقلاب می‌گردد. آیا اینکار خیانت به جنبش و اشتباه در محاسبه نیروها و خلاصه کردن نیست؟ آیا اینکار آب باسیاب دشمن ریختن محسوب نمیشود؟ چنین تصمیم عجولانه ای را خلق ما جز به خواب نما شدن نمیتواند توجیه کند. مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت اتخذت بيتاً و ان اوهن البيوت لبیت العنكبوت لو كانوا يعلمون (۱)

مسلمانان آگاه

پاییز ۱۳۵۴

(۱) آیه ۴۱ سوره عنكبوت: مثل آنان که سوای خدا را دوستان می‌گیرند. مثل عنكبوت است که خانه‌ای بساخت و کاش می‌دانستند، هرآینه سست‌ترین خانه‌ها خانه عنكبوت است.